

هویت، روایت، جنگ

(بررسی رابطه هویت و جنگ با تکیه بر خاطرات جنگ)

فرانک جمشیدی*

E-mail: jamshidi@warlib.ir

چکیده:

هدف از نگارش مقاله‌ی حاضر، پاسخ به چند پرسش نظری درباره‌ی هویت و جنگ است. هیچ‌یک از پرسش‌ها به‌طور مستقیم به منشأ پیدایی هویت نمی‌پردازند؛ بلکه چگونگی تداوم حس هویت طی جنگ را آشکار می‌کنند. این پرسش‌ها عبارتند از:

- ۱- چرا در بحث‌های نظری درباره‌ی جنگ، پرداختن به موضوع هویت اهمیت می‌یابد؟
- ۲- چه ارتباطی میان هویت، معنایابی و جنگ می‌توان یافت؟
- ۳- معنایابی، تا چه حد بحث از هویت را به ابعاد ذهنی مربوط می‌کند؟

برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های بالا، متغیر مستقل روایت - به‌مثابه‌ی ظرفی که مضمون معنا در آن جای می‌گیرد - در نظر گرفته شده است. همچنین متغیر جنگ به‌مثابه‌ی متغیر درجه‌ی دومی که از طریق گزینش یا پررنگ‌کردن برخی روایت‌ها و کنارگذاشتن یا کم‌رنگ‌کردن برخی دیگر و دخل و تصرف در چینش و آرایش آن‌ها به‌منظور سامان‌دادن به چارچوب نظام غیریت‌ساز و مرزبندی با محیط، معانی خاصی را شکل می‌دهد و به‌مدد تحریک افراد به جست‌وجوی آن معانی، هویتی یکپارچه و منسجم را از خلال آن روایت‌ها و معانی مستتر در آن‌ها بارور می‌کند.

کلید واژه‌ها: خاطره، خاطره‌گویی، خاطره‌نویسی، هویت، روایت،

جنگ

طرح مسأله

تاکنون درباره‌ی دوره‌ی هشت ساله‌ی جنگ عراق علیه ایران و ریشه‌ها و پی‌آمدهای آن، مقالات و کتب پرشماری به رشته‌ی تحریر درآمده است. درباره‌ی این که جنگ چه‌گونه می‌تواند به‌رغم خصلت ویرانگری و تباه‌کنندگی نظم و سامان سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، نظام‌دهنده و سامان‌بخش باشد نیز بسیار گفته و نوشته شده است. هم‌چنین اندک نیست شمار خواننده‌ها و شنیده‌های ما درباره‌ی چگونگی تأثیرگذاری جنگ بر هویت - چه در معنای عام و چه در معنای خاص آن که هویت ملی است.

اما نگاه به انبوه نوشته‌ها نشان می‌دهد که در اغلب قریب به اتفاق این مباحث - خصوصاً مباحثی که به بررسی رابطه‌ی جنگ و هویت می‌پردازند - یک چیز مسلم و مفروض انگاشته شده و آن، هویت‌بخش بودن جنگ یا نسبت‌دادن هویت‌بخشی به متغیر جنگ است؛ حال آن که دغدغه‌ی مقاله‌ی حاضر از جنس و سنخ دیگری است؛ به این معنا که نگارنده می‌کوشد با در نظر گرفتن متغیر مستقلی به نام «روایت» نشان دهد هویت به‌مثابه‌ی امری برساخته، در گذر زمان و از رهگذر روایتگری ساخته و پرداخته می‌شود. منتهی آن چه به کمک تثبیت آن می‌آید، فرایندهای کلیت‌ساز است که از جمله‌ی آن فرایندها می‌توان به جنگ اشاره کرد؛ واقعه‌ای که به‌خوبی قادر است مجموعه‌ی روایت‌های موجود را به‌صورت هویتی یکپارچه و منسجم و در قالب مفهومی به نام ملت متبلور کند یا عینیت بخشد.

به این ترتیب مقاله‌ی حاضر حول یک فرضیه‌ی اصلی دور می‌زند و آن عبارت است از این که هویت برساخته‌ی روایت است. هم از این رو تأثیر جنگ بر هویت تأثیری بی‌واسطه و مستقیم نیست؛ بلکه به واسطه‌ی تأثیری است که بر یکپارچه‌کردن روایت و تثبیت آن به‌صورت خاطره‌ی جمعی باقی می‌گذارد و به کلیت‌سازی هویت‌های پراکنده مدد می‌رساند. به دیگر سخن، تأثیر جنگ بر هویت از حیث تشحید و تحریک خودآگاهی افراد به روایت‌های از قبل موجود درباره‌ی هویت است.

اصطلاح «روایت‌های از قبل موجود درباره‌ی هویت» نشان می‌دهد که تأثیر جنگ بر هویت مستقیم و منحصربه‌فرد نیست؛ بلکه هر فرایند و کلیت‌ساز دیگری نیز می‌تواند این نقش را - با اندکی تفاوت در میزان پایداری و مانایی - ایفا کند و نقش جنگ بر هویت نیز به‌مثابه‌ی منشوری است که قادر به جمع‌کردن روایت‌های پراکنده درباره‌ی

هویت حول یک نقطه‌ی کانونی است. دقیقاً به همین دلیل، چگونگی آغاز و انجام جنگ (مهاجم بودن/ هدف هجوم قرار گرفتن؛ مدافع بودن/ تسلیم شدن؛ پیروزی/ شکست) در تعیین نقطه‌ی کانونی‌ای که روایت‌های مربوط به هویت یک ملت پیرامون آن استقرار می‌یابند، بسیار مؤثر است. بنابر نظر فوق، چون چگونگی تحقق مفهومی به نام ملت - به‌مثابه‌ی برآیند سازوکار تمایزگذاری افراد درگیر در جنگ میان خود صورت می‌گیرد، برای نشان‌دادن سازوکار تمایزگذاری افراد درگیر در جنگ میان خود و دیگری و مرزبندی با محیط به‌منظور بارورکردن خویش‌شناسی جمعی و رسیدن به یک تلقی جدید از خویش‌شناسی، خاطرات به‌منزله‌ی بستاری در نظر گرفته شده که محتوای آن ضمن آن‌که ناظر بر روایت‌هایی درباره‌ی تاریخ، زبان، مذهب، سیاست، فرهنگ، اقتصاد، جغرافیا و... است، چگونگی پیش‌پیش آن‌ها و معنایی که از آن‌ها استنباط می‌شود، متأثر از واقعه‌ی جنگ است. در واقع، گویی جنگ جملگی روایت‌ها را به طریقی که ماهیت این واقعه اقتضا می‌کند، به هم متصل می‌سازد و در سایه‌ی این اتصال و معنایی که از آن به دست می‌دهد، هویتی یکپارچه را تجسم می‌بخشد.

با توجه به این‌که جامع‌ترین تحقیق درباره‌ی خاطرات جنگ از حیث مطالعه‌ی پیشینه‌شناختی خاطره (به معنای عام) و خاطرات جنگ (به معنای خاص)، تعیین خاستگاه نخستین خاطره‌گویی/ نویسی در تاریخ و تاریخ ادبیات، کارکردهای مثبت و منفی «گفت» و «نوشت» خاطرات، دلایل و انگیزه‌های آن به‌ویژه با در نظر گرفتن تأثیر جنگ هشت‌ساله بر تقویت انگیزه‌های شخصی و قومی و ملی به انجام این عمل، به‌وجود آمدن نهضت گویی / خاطره‌نویسی، و سرانجام تعیین نسبت واقعه‌ی جنگ با خاطرات، در دو کتاب «یاد مانا» و «با یاد خاطره» گرد آمده است، بسیاری از استدلال‌ها و مصادیق این بحث به دو کتاب مذکور ارجاع دارند.

مقدمه

از دهه‌ی پایانی قرن بیستم به این سو - به‌ویژه از سال‌های آغازین قرن بیست و یکم - موضوع هویت به یکی از موضوعات عمده‌ی حوزه‌های مطالعاتی و به‌طور اخص مطالعات سیاسی و فرهنگی تبدیل شده است. این امر ناشی از دلایل مختلفی است که برخی از مهم‌ترین آن‌ها را در مقاله‌ی دکتر جهانگیر معینی علمداری تحت عنوان «هویت، تاریخ و روایت در ایران» می‌توان بازجست. از مقاله‌ی ایشان چنین برمی‌آید که دلایل این اقبال و اعتنا به سه دسته‌ی کلی قابل تقسیم است:



۱- همراه بودن موضوع هویت با موضوعات مهم و بحث‌برانگیز دیگری چون ملیت و قومیت و دین که هر یک در جای خود خوراکی تحقیقات بسیاری از حوزه‌های مطالعاتی را فراهم می‌آورند.

۲- رویدادهای جهانی (فرایند جهانی‌شدن / جهانی‌سازی)، منطقه‌ای (فروپاشی کشورهای چین یوگسلاوی، برآمدن جمهوری‌های تازه‌خاسته‌ی قفقاز و آسیای میانه و سرانجام سرنوینی نظام بعثی در عراق) و درون‌کشوری (انقلاب اسلامی و رویدادهای پس از آن).

۳- ظهور دگرگونی‌های نوین در حوزه‌ی اندیشه، به‌ویژه ظهور رهیافت‌های نظری و معرفت‌شناسانه در کانون‌های دانشگاهی (معنی علمداری، ۱۳۸۳: ۹-۱۱).

و دسته‌ی دیگر - که خارج از مباحث مقاله‌ی فوق می‌باشد و - به نظر می‌رسد در وضعیت کنونی بسیار مهم و به همان اندازه پوشیده باشد، استقرار وضعیت نه جنگ و نه صلح است. چنین شرایطی که آرامش پیش از توفان یا آتش زیر خاکستر را تداعی می‌کند، از حیث تحریک ذهن به آگاهی و خودآگاهی و تلاش برای تعیین جایگاه خویش در محیط و تشخیص نسبت خود با پیرامون یا برعکس، عیناً به وضعیت درگیری و آشوب و تنش‌های ناشی از جنگ می‌ماند و اصولاً به همین دلیل همواره پیش و پس از دوره‌هایی از این دست نظیر دوران جنگ سرد یا دوران استقرار نظم و صلح جهانی، شاهد وقوع شدیدترین و تهدیدکننده‌ترین جنگ‌ها و به همان اندازه، توجه و اقبال به موضوع هویت بوده‌ایم.

به نظر می‌رسد از درهم کرد همه‌ی این دلایل - و دلایل دیگری که مجال پرداختن به آن‌ها وجود ندارد ولی کمابیش با دلایل فوق نزدیکند - به این نتیجه‌ی کلی بتوان رسید که توجه به موضوع هویت و پررونق‌شدن بازار این بحث، ناشی از نوعی دگرگونی جدی در حوزه‌ی اندیشه باشد. این دگرگونی ماهیتاً معرفت‌شناسانه و برخاسته از شناخت خویشتن و چیستی خویش و دایر بر مدار تمایز و تفاوت است - در غیر این صورت اصولاً چیستی یا هویت معنا و مفهوم نمی‌یابد. پی‌آمد این دگرگونی معرفت‌شناختی، ظهور و بروز بینشی انتقادی است که در برابر هر نظام اندیشگی که تفوق‌جویانه (هژمونیک) در صدد کل‌نگری و یکسان‌سازی همه‌ی تفاوت‌هاست، قد علم می‌کند.

بنابراین، می‌توان گفت بحث‌های مربوط به هویت، درون فضایی گفتمانی - انتقادی شکل می‌گیرد و ماهیت دو بعدی این فضا است که به غنای آن کمک می‌کند. این فضا

چنان‌که گفته شد گفتمانی است؛ زیرا سهم و نقش اندیشه در هدایت و راهبری مباحث مربوطه در آن، بسیار مشهود است و انتقادی است؛ زیرا در یک سو قایلان به فرایند یکسان‌سازی و اندیشه‌های کل‌نگر در مسند انتقاد از باورمندان به عناصر و موارث ملی و نیز ضدیت رسمی با بنیادهای فرهنگی، تاریخی و تمدنی کشورها نشسته‌اند و برآنند که بهادادن به هرگونه مرزبندی تحت عنوان هویت ملی، دینی، قومی و... ایجاد مانع بر سر راه یکپارچگی جهانی است و در سوی دیگر مخالفان با این فرایند با تأکید بر واقعیات تاریخی کشورها از کسانی انتقاد می‌کنند که همگی کشش‌ها و کوشش‌های محلی و قومی و منطقه‌ای را ناچیز می‌شمارند و به جای آن به کشمکش‌ها دامن می‌زنند تا در پرتو رسیدن به هویت جهانی، یگانگی و وحدت و هویت ملی را از بین ببرند.

از آن‌جاکه «روایت»، مبنای خودآگاهی تاریخی انسان نسبت به خود و محیط پیرامونی یا به دیگر سخن، اساس تلاش معرفت‌شناسانه وی برای درک درست از چیستی خویش است، ابزار کارآمدی برای هر دو گروه در این فضای گفتمانی - انتقادی به‌منظور تحریف یا تحدید یا تحکیم خودآگاهی تاریخی، «روایت» است.

با توجه به ملاحظات فوق، مقاله‌ی حاضر ابتدا آشکار می‌کند که چرا در رویکرد به هویت، رویکرد روایی را برگزیده است و سپس به بررسی رابطه‌ی جنگ و هویت در چهار زیرشاخه‌ی ذیل می‌پردازد:

۱- رابطه‌ی جنگ با تحریک خودآگاهی؛ ۲- رابطه‌ی جنگ با تدوین روایت‌های تاریخی دفاعی؛ ۳- رابطه‌ی جنگ با تداوم مفهوم ملت و ۴- رابطه‌ی جنگ با تجهیز حافظه‌ی جمعی.

۱- چرا رویکرد به هویت، رویکرد روایی است؟

مقاله‌ی حاضر در بررسی رابطه‌ی هویت و جنگ یا مطالعه‌ی هویت برآمده از جنگ، از رویکرد روایی بهره جسته است. این‌گزینه‌ی جز به دلیل ماهیت سیال هویت (که از این حیث بسیار این‌همانی با روایت دارد) نیست. سیالیت هویت اساساً ناشی از آن است که هویت با فرد آغاز می‌شود و به قول آرچیبالد، فرد به‌منظور حفظ یکپارچگی خود، هر روز ناگزیر به ابداع خود یا جرح و تعدیل داستان زندگی خویش است (کتل و کلیمو، ۱۳۸۴: ۳۴۳). این اجبار به آفرینش مجدد خویش یا افزودن و کاستن داستان زندگی شخصی از سر آن است که به قول سازمند: هویت به معنای فهم ما از خویش، در سایه‌ی برقراری رابطه با دیگران شکل می‌گیرد. پس مفهومی اجتماعی

و سخت وابسته به تعامل ما با دیگران است. نیازمندی شدید هویت به شناخت بین‌الذاتانی است که ذهن را به سوی استنباط برساختگی بودن هویت هدایت می‌کند (سازمند، ۱۳۸۴: ۴۱ و ۴۲).

روی‌کرد زوایی با ابتدا بر مبنای بستاری به نام خاطرات نشان می‌دهد که روایت چه‌گونه هر یک از افراد را به‌مثابه‌ی جزئی از یک جامعه‌ی به‌یادآورنده کنار هم قرار می‌دهد و به آن‌ها یاد می‌دهد که آنچه را خود در مقام فرد تجربه نکرده‌اند، به خاطر بسپارند و به این ترتیب خاطرات جمعی را رقم بزنند. در واقع، خاطرات جمعی به‌مدد روایتگری از مرز زمان و مکان درمی‌گذرند و با ایجاد چارچوب‌های اجتماعی و فرهنگی، ارتباط درون‌نسلی و بین‌نسلی را میسر می‌سازند و هویت‌های فردی را به هویت‌های جمعی تبدیل می‌کنند. بنابراین، روی‌کرد زوایی در نگاه به هویت، بیش‌تر در صدد آشکارکردن رشته‌های پنهانی است که میان خاطر و خاطره - از یک‌سو - و ساخت هویت خود و دیگری - از سوی دیگر - تنیده‌شده و موجب پیوند و اتصال هویت‌های فردی به هویت‌های قومی و جمعی و سپس پیوند آن‌ها به فرایندهای تاریخی گسترده‌تر است.

سخن فوق نشان می‌دهد که روایت به‌مثابه‌ی حلقه‌ی واسطه‌ی خاطره و هویت، سیالیتی را که در خاطره موجود است، به‌طور کامل به هویت منتقل می‌کند. ویژگی سیال بودن خاطرات - آن‌چنان‌که از سخنان علی‌رضا کمری در کتاب «با یاد خاطره» برمی‌آید - ناظر بر رهایی خاطرات از حبس و بند زمان و مکان و مخاطبان و ناشی از گستره‌ی مفاهیم و دلالت‌هایی است که در بطن خاطره‌ها وجود دارد (کمری، ۱۳۸۳: ۳۹). خاطره‌ها دقیقاً به همین دلیل به‌محض پیدایی و آفرینش، هم‌چون جسمی ره‌اشده از مرکزی دَوْرانی با شتاب در فضای ذهن و زبان مخاطبان وارد می‌شوند و در خاطر و حافظه‌ی آن‌ها جای می‌گیرند و سپس بار دیگر از گذر خاطر‌ها و یادها نقل و انتشار می‌یابند (ص ۳۹). به نظر ایشان، سیالیت خاطرات در خدمت غنای خاطرات قرار دارد و علاوه بر آن‌که گواهی آشکار بر مخاطب‌یابی موفق خاطره‌ای خاص میان انسان‌هاست، پیل پیوند خاطرات فردی به خاطرات جمعی و قومی به‌شمار می‌آید (صص ۳۹ و ۴۰).

می‌توان حدس زد، روایت به‌درستی و تمام و کمال در خدمت انتقال این سیالیت به هویت باشد. مؤید این سخن، قول فیلسوف فرانسوی برگسن^۱ است که هویت

انسان را در گرو خاطره‌های او می‌داند و به پشتوانه‌ی همین نظر، هویت جوامع را تابعی از خاطره‌های قومی آن‌ها تلقی می‌کند (ص ۴۰).

اگر این رابطه میان خاطرات و روایت و هویت صحیح باشد، می‌توان چنین نتیجه گرفت: همان‌طور که خاطرات به دلیل سیالیت، ظرفیت‌های بالقوه‌ی گسترده‌ای از مفاهیم و دلالت‌های متفاوتند که در موضع‌گیری‌ها و وضعیت‌های مختلف، به روایت‌های متفاوت نقل می‌شوند و معانی متفاوتی را برمی‌تابانند، سیالیت هویت نیز، به فعل درآمدن ظرفیت‌های بالقوه و آشکارناشده‌ی هویت را مشروط و موقوف به روایتی می‌کند که به اقتضای مواضع و وضعیت‌های حاکم بر هر عصر و دوره مجال ظهور و بروز می‌یابد.

۲- رابطه‌ی روایت، جنگ و هویت

آنچه در این قسمت به آن پرداخته خواهد شد، رابطه‌ی تنگاتنگ روایت، جنگ و هویت است که معمولاً به اشتباه به رابطه‌ای دو سویه میان جنگ و هویت خلاصه می‌شود؛ حال آن‌که ضروری است نقش اساسی روایت - به مثابه‌ی عاملی که انسان‌ها در طول تاریخ توانسته‌اند به مدد آن، جنگ را برای خود معنا کنند و سپس به حافظه‌ی خویش بسپارند - آشکار شود؛ زیرا هم معنایافتن جنگ برای نسل جنگ‌آزموده و جنگ‌دیده و جنگ‌آشنا - آن‌سان که آن را عملی فضیلت‌مدار و خردمندانه تلقی کند و به مشکلات آن تن بسپارد - و هم سامان‌دهی جنگ به منظور ثبت و ضبط آن در حافظه‌ی نسل‌های جنگ‌نادیده و جنگ‌ناکرده - آن‌سان که درباره‌ی فرزاندگی کنشگران جنگ به نوعی هم‌رأیی و هم‌اندیشی دست یابند و استمرار آن را در گذر زمان موجب شوند - محصول روایت‌های کتبی یا شفاهی است که مجموعاً در خدمت شکل‌دادن به یک معنا در ذهن و اندیشه‌ی انسان‌ها در کنار هم تراز می‌گیرند تا بتوانند حول آن معنا، هویتی یکپارچه را در قالب مفهومی به نام ملت ایجاد کنند.

به این ترتیب، آنچه در این مقاله بررسی آن بسیار مهم می‌نماید، در وهله‌ی نخست مطالعه‌ی این‌همانی روایت و هویت از حیث ویژگی‌هایی چون سیالیت، عدم ثبات، عدم قطعیت و عدم کمال است و در وهله‌ی دوم مطالعه‌ی این‌که چه‌گونه این ویژگی‌ها به اقتضای فرایندهای کلیت‌سازی چون جنگ به‌طور موقت رخت برمی‌بندند و چنین می‌نماید که نوعی سکون، قطعیت، ثبات و کمال در هویت و روایت رخ داده باشد. حال آن‌که هر چه استقرار این وضعیت، ساختگی و گذراست، بازگشت به حالت پیشین که در آن هویت و روایت مستعد دگرگونی و عدم ثبات و قطعیت هستند، بدیهی‌تر است.



استعداد و توانمندی روایت به پذیرش دگرگونی و تغییر ناشی از آن است که برخلاف واقعه (نظیر جنگ) که در برهه‌ای از زمان روی می‌دهد و به اتمام می‌رسد، می‌تواند هم‌زمان و در زمان پیش رود و این هم‌زمانی و در زمانی، نسبت روایت را با واقعه در سه حیطه‌ی زمانی حال، گذشته و آینده تعیین می‌کند. دایره‌های این سه حیطه‌ی زمانی چنان در هم متداخلند که نه درک کامل و بی‌کم و کاست حال بدون رجوع به گذشته امکان‌پذیر است و نه گذشته بدون پیوند با حال معنا می‌یابد و نه آینده فارغ از دستمایه‌های درک عمیق حال و گذشته قابل فهم و پیش‌بینی است. این درهم‌تنیدگی زمان و روایت، فهم قطعی و تزلزل‌ناپذیر از واقعه را - صرف‌نظر از این‌که از بام کدام زمان به واقعه بنگرد - همواره مشروط و مقید به دو حلقه‌ی زمانی دیگر می‌کند که غایبند. این تحدید و تقید، موجبی برای ثبات‌مند نبودن، قطعیت نداشتن و سیالیت روایت است.

این ویژگی‌ها عیناً در هویت هم یافت می‌شوند و هویت اصولاً به واسطه‌ی همین ویژگی‌هاست که مستعد دگرگونی و تغییر است. واقعه‌ای چون جنگ نیز به واسطه‌ی روایت، مفهوم پدیداری - به معنای دقیق کلمه - می‌یابد و از حیات و رشد و پویایی بهره‌مند می‌شود. در غیر این‌صورت چنان‌چه روایت به کمک آن نشتابد، پس از وقوع، میرایی آن حتمی خواهد بود. پس جنگ - هم‌چون هویت - از تسری ویژگی‌های روایت مصون نیست. به‌همین دلیل هرگز نمی‌توان آن را ساختاری تثبیت‌شده دانست و به معنای واحدی از جنگ اندیشید که نسل‌های مختلف درباره‌ی آن به توافق، ثبات و قطعیت رسیده‌اند و تشکیک و تردید درباره‌ی آن را روانی‌شمارند؛ بلکه معنای جنگ - که هویت برآمده از جنگ، هویتی شکل‌گرفته حول همان معناست - بستگی تام و تمام به روایت‌ها و استنباط‌های فردی و شخصی دارد که ترکیب و برآیند آن روایات و استنباط‌ها به شکل‌گیری روایت جمعی می‌انجامد؛ روایتی که موفق شده است انباشت و انبوه تصاویر و روایت‌های موجود از جنگ را به یک رشته‌ی واحد معنایی درکشد که آن معنای واحد در دوره یا دوره‌ای خاص از سوی اکثر قریب به اتفاق یک جامعه یا نسل، پذیرفتنی است و اصولاً ظهور و بروز هویت یکپارچه به‌واسطه‌ی همین پذیرش معنای واحد صورت می‌گیرد.

این سخن گرچه تأثیرگذاری مستقیم روایت بر هویت را نشان می‌دهد، ناگزیر از ورود متغیر دیگری به نام جنگ است تا نشان دهد چه‌گونه روایت‌های فردی به روایت جمعی و در نتیجه، هویت‌های فردی به هویت جمعی تبدیل می‌گردند و چه‌گونه

معنایی واحد چنان ساخته و پرداخته می‌شود که همگان آن را می‌پذیرند و بر مبنای آن پذیرش، هویت خود را شکل می‌دهند.

جنگ در این‌جا، یک متغیر دو وجهی است؛ یعنی، از آن حیث که به کار مجتمع کردن روایت‌های پراکنده و گزینش و چینش آن‌ها می‌آید تا استنباط معنایی خاص (نظیر دفاعی بودن و تقدس دفاع) را میسر کند، در حکم متغیر مستقل است؛ اما از آن حیث که ناگزیر به بهره‌گیری از روایت‌های از قبل موجود است تا ذهن افراد را به معنایی که خلق کرده است نزدیک کند و آن‌ها را یاری دهد تا قراین و شواهد و نظایر معانی خلق‌شده را در میان آن روایت‌ها بازجویند و هم با اتکا و ارجاع به آن‌ها به وجوه تمایز و تشخیص آن معانی پی ببرند، متکی به روایت است و لذا متغیر وابسته محسوب می‌شود.

با توجه به آنچه گفته آمد، مقاله‌ی حاضر با بهره‌گیری از روی‌کرد روایی، در بررسی رابطه‌ی هویت و جنگ باید بتواند پیش از هر چیز رابطه‌ی جنگ را با عمده‌ترین مبنای هویت - که همانا آگاهی و خودآگاهی است - تعیین کند و نشان دهد که جنگ چه‌گونه با تحریک خودآگاهی، مفهومی به نام ملت را شکل می‌دهد. سپس تبیین کند که این روایت‌ها چه‌گونه به‌مدد جنگ کنار هم گرد می‌آیند تا ضمن تداوم مفهوم ملت، معنایی خاص را بیافرینند؛ معنایی که بعدها مبنای شکل‌گیری حافظه‌ی اجتماعی یا جمعی به‌شمار می‌رود و سرانجام هویت - به‌مثابه‌ی حافظه یا حس تاریخی تحریک‌شده - از میان آن سر برمی‌آورد.

۱-۲- رابطه‌ی جنگ با تحریک آگاهی و خودآگاهی

اگر در بحث از هویت و رابطه‌ی آن با جنگ مشخص نشود که چرا آگاهی و خودآگاهی نقطه‌ی آغاز در نظر گرفته شده است، مشکل بتوان میانجی‌گری پنهان روایت را در اتصال هویت با جنگ آشکار کرد. تلقی خودآگاهی یا آگاهی به چیستی خویش - به‌مثابه‌ی گام اولیه‌ی شکل‌گیری هویت - و نشان‌دادن این‌که جنگ چه‌گونه با تحریک خودآگاهی، چنین می‌نماید که هویت جدیدی را شکل داده باشد، بحث از هویت و جنگ را به سمت سطوح ذهنی و انتزاعی پیش می‌راند و اهمیت آن را - که به مراتب بیش از سطوح عینی (نظیر عوامل سرزمینی) است - نشان می‌دهد.

این اهمیت از آن روست که اولاً، سطوح ذهنی؛ سطوحی است که در آن



عناصر اسطوره‌ای، خاطره‌ها، باورها و فرهنگ‌ها جای دارند. ثانیاً، معنا - به منزله‌ی هسته‌ی شکل‌دهنده‌ی هویت - تعلق به این سطح دارد. به عبارت دیگر، شناخت از خود و دیگری، در پرتو فرایند معناسازی محقق می‌شود و به تعبیر مانوئل کاستلز، هویت چیزی جز فرایند ساخته‌شدن معنا بر پایه‌ی ویژگی‌های فرهنگی نیست (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۲).

از این سخنان چنین می‌توان نتیجه گرفت که اولاً، شکل‌گیری معنا و آگاهی به آن - که اساس خودآگاهی انسان به خویش و در نتیجه، هویت وی را رقم می‌زند - انتزاعی‌ترین و در عین‌حال عمده‌ترین بخش هویت است. ثانیاً، هنگامی که ابتدا و اتکای هویت (در سطح ذهنی) به عناصر اسطوره‌ای و خاطره‌ها و خاطره‌هاست، چارچوب نظام غیریت‌ساز برای تفاوت و تمایز میان خود/ دیگر، به ناگزیر از منطق حاکم بر این عناصر پیروی می‌کند که منطقی استعاری است.

سازوکار این منطق برای موجه جلوه‌دادن جنگ نزد افراد و ترغیب آن‌ها به شرکت در آن - آن‌سان که احساس کنند معنای تازه‌ای را می‌جویند که جنگ خلق کرده است و به سمت افق‌های هویتی جدیدی پیش می‌روند که جنگ فراروی آن‌ها گشوده است - قبلاً توسط نگارنده در پیش‌گفتار کتاب «گفتار جنگ» به تفصیل بیان شده است و در این‌جا به این مختصر بسنده می‌شود که نظام استعاری با: ۱- محدود کردن زاویه‌ی دید افراد، ۲- برجسته کردن آنچه در همان محدوده‌ی دید به چشم می‌آید، و ۳- فراهم آوردن ساختاری که جملگی - استدلالات نظام استعاری برای توجیه جنگ به آن ارجاع شود. در واقع اساس هویت یکپارچه ناشی از همین ترفند نظام استعاری است.

این همان جنبه‌ی دووجهی متغیر جنگ است: جنگ برای تحریک خودآگاهی افراد، به‌ناگزیر به روایت‌هایی اقبال می‌کند که غیر از روایت‌های غالب و شایع جامعه از خویش است. در واقع، آن‌ها را از لابه‌لای عناصر یادمانی - اسطوره‌ای و خاطرات قومی و جمعی بیرون می‌کشد و سپس آن‌ها را به‌گونه‌ای گزینش و چینش می‌کند که نسل درگیر در جنگ، ضمن آن‌که به تعریف جدیدی از خویش دست می‌یابد، جنگ را فراتر از کشتن و کشته‌شدن، گرسنگی، مرگ، درد و فقدان عزیزان تلقی می‌کند. از طرف دیگر، چون توفیق نسل درگیر در جنگ به تشخیص این‌همانی و اشتراک یا تفاوت و افتراق میان معانی و هویت خلق‌شده توسط جنگ با معانی و هویت‌های ازپیش‌موجود، نیازمند رجوع به

روایت‌هایی است که در گنجینه‌ی خاطرات جمعی و قومی وجود دارد. جنگ وابسته به روایت می‌شود.

آنچه در طول جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق به وقوع پیوست، «یعنی به وجود آمدن جبهه‌ی فعال دفاعی در برابر هجوم همه‌جانبه‌ی دشمن، پس از غلبه‌ی دو قرن حزن و افسردگی ناشی از عقب‌نشینی‌های مکرر در برابر مهاجمان یا مماشات با آنان» (کمری، ۱۳۸۴: ۴۵) و نیز پی‌آمد آن، که «باور به توانستن و برپای خود ایستادن و نشاط و مقاومت [بود]» (ص ۴۵)، مصداق آشکار نقش جنگ در بازیابی، آشکارکنندگی و فریه‌سازی روایت‌های گم و پنهانی از ملت ایران است که قبلاً کم‌تر سابقه و پیشینه داشته است. در واقع، هنر جنگ هشت‌ساله این بود که توانست روایت‌های گم و پنهان از دفاع و مبارزه تا پای جان را برای پاسداشت یک عقیده و پیشبرد یک هدف - که در خاطره‌های دور و دیر ملت ایران وجود داشت - کنار هم گرد آورَد و به باروری و شکوفایی (نه ابداع) هویتی خودباور مدد رساند.

اگر در بحث از جنگ و هویت، چنین به نظر می‌رسد که جنگ هشت‌ساله‌ی عراق علیه ایران به هویتی بدیع انجامید، این بداعت ناظر بر خودباوری هویت است؛ یعنی، وجهی از وجوه هویت که علی‌القاعده برآیند طبیعی تاریخ جامعه‌ی ما نبوده است؛ زیرا همان‌طور که علی‌رضا کمری در مقاله‌ی «فراشدن از تبلیغ تا تبیین در تاریخ‌نگاری جنگ / دفاع مقدس» به درستی اشاره می‌کند، خودباوری از آن جامعه‌ای است که «حافظه‌ی تاریخی‌اش از تلخی شکست‌های مکرر و عقب‌نشینی‌های ناموجه و واگذاری خاک و خانه به دشمن، آزرده و زخمی نباشد. [آنچه برای چنین جامعه‌ای بدیهی است] واکنش‌های منفی هم‌چون بی‌اعتنایی، سرخوردگی، روزمره‌گی، کاهلی، آسان‌خواری به جای تلاش و مقاومت و سرزندگی... و خودکم‌بینی و درماندگی [است]» (کمری، ۱۳۸۳: ۴۵).

بنابراین، خلاف‌آمد وضعیت فوق و بروز هویتی خودباور را باید ناشی از آن دانست که «خودباوری به‌مثابه‌ی تجربه‌ای توأمان و پیوسته و هم‌بسته‌ی دفاع در ذهن و ذائقه‌ی تاریخی ایران زنده شد» (ص ۴۵).

۲-۲- رابطه‌ی جنگ با تدوین روایت‌های تاریخی دفاع

ادامه‌ی مطلب پیشین، زمینه‌ساز این فرضیه است: هویت خودباوری که جامعه‌ی ایران طی هشت سال جنگ به آن دست یافت، ناشی از کنار هم قرارگرفتن روایت‌های

مربوط به دفاع است که در آن‌ها دفاع مردمی (نه دولتی و حکومتی)، به بهانه‌ی پاسداشت و نگاهداشت اندیشه و عقیده‌ای خاص، به بهای باختن جسم و جان، خمیرمایه‌ی هستی و حیات انسان‌ها محسوب می‌شده است.

بر اساس فرضیه‌ی فوق، لازمه‌ی سامان‌دهی دفاع فارغ از اقتدار و نفوذ و اجبار حکومتی و دولتی در ذهن و ضمیر افراد - آن‌سان که هویت جمعی خودباورانه‌ای در آن‌ها شکل گیرد و آن‌ها را به دلیل باورمندکردن به خود و توانمندی‌های خویش، آماده و مصمم به تغییر وضع موجود کند - اتصال و پیوند قطعات پراکنده و دور از هم روایت‌های دفاعی در کنار یکدیگر است.

از گزینش روایات مختلف با محوریت دفاع و باور به خویشتن و چینش آن‌ها در کنار هم، چیزی به نام خاطره‌ی جمعی پدید می‌آید که افراد به کمک آن قادر به تشخیص بهتر روایت‌های از پیش موجود درباره‌ی گذشته‌ی خویش و تفسیر آن می‌شوند. به این ترتیب، خاطره‌ی جمعی، علاوه بر آن‌که بیانگر خاطره‌ای مشترک است، از خودآگاهی افراد به این اشتراک و سهمی که همگان از آن می‌برند نیز، نشان دارد. حفظ تداوم تاریخی خاطره‌ی جمعی محقق شده و انسجام هویت برآمده از آن، در گرو روایت است که ماهیتاً قالبی برای ارایه‌ی تفسیر داستان‌وار از یک حادثه یا رویداد به منظور تداوم بخشیدن به آن در تاریخ به‌شمار می‌رود. به همین دلیل، پلریکور روایت را کل قابل فهمی می‌داند که بر توالی و رشته‌رویدادهای هر داستان حاکم است (معینی علمداری، ۱۳۸۲: ۳۲).

اصطلاح «کل قابل فهم حاکم بر توالی و رشته‌رویدادهای هر داستان» ناظر بر سه نکته‌ی اساسی است:

۱- «در روایت، عناصر حاکم بر نظم رویدادها، ضرب‌آهنگ حوادث و توالی و طول مدت رویدادها طرح می‌شود» (ص ۳۳).

۲- «روایت، دربرگیرنده‌ی گوهر داستان است نه بازگوینده‌ی ساده‌ی داستان» (همان).

۳- «روایت نوعی فرارمزان^۱ است که پیام‌هایی را درباره‌ی سرشت واقعیات فرهنگی و تاریخی انتقال می‌دهد و به همین سبب موجب آگاهی مردم به این‌گونه واقعیات می‌شود» (همان).

با کنار هم نهادن این سه نکته بهتر می‌توان دریافت که: چرا در بحث از هویت و جنگ، ابتدا لازم است رابطه‌ی جنگ با چگونگی تداوم روایت‌های تاریخی دفاعی توسط جنگ بررسی شود؟ چرا جنگ برای سامان‌دهی تفکر دفاع مردمی، این روایات را عمدتاً از میان خاطره‌ها و اسطوره‌های مذهبی برگزید؟

چرا تدوین این روایت‌های تاریخی در شکل و هیأت خاطره‌گویی / نویسی رخ نمود؟ روایت چگونه توانست مجموع خاطرات جنگ را به‌رغم وجود تفاوت‌های اندک در قالب و ظاهر و محتوا در ظرفی به نام خاطره‌ی جمعی گردآورد و از برآیند آن هویت جمعی را شکل دهد؟

فرضیه‌ی مقاله‌ی حاضر این است که فراخاست هویت جمعی خودباور و دفاع‌محور، ناشی از فرونشست روایات مربوط به دفاع - خصوصاً روایات مربوط به اسطوره‌ها و یادمان‌های مذهبی و به‌ویژه اسطوره‌های عاشورایی - در ذهن و باور و کردار و کنش افراد و سپس مؤکد و مقوم شدن آن‌ها از طریق یافتن مصادیق و مشابهاتی در خاطرات جمعی و قومی است.

به همین دلیل - همان‌طور که علی‌رضا کمری در «یادمانا» اشاره می‌کند، اندکی «پس از استقرار و حضور رزمندگان در نقاط تماس و درگیری با دشمن و آغاز زندگی در جنگ و پیدایی جامعه‌ی رزمنده، به‌تدریج خاطره‌گویی و خاطره‌نویسی به‌سان اولین نوع واکنش و ارتباط فرهنگی [یا چنان‌که پیش‌تر گفته شد، آگاهی به سرشت واقعیات فرهنگی و تاریخی] چهره نمود (کمری، ۱۳۸۱: ۲۶) و سپس این خاطرات از صورت فردی و شخصی به وسعت قومی و جمعی گسترش یافت؛ زیرا می‌بایست نظیر آن تجارب و مشاهدات را در بازمانده‌ی یادمان‌های پیشین بازمی‌جست.

از فحوای کلام علی‌رضا کمری در کتاب «با یاد خاطره» چنین می‌توان استنباط کرد که جنگ (و در غالب موارد فتوحات و پیروزی‌ها) از مهم‌ترین عوامل به‌رشته کشیده‌شدن خاطرات قومی و اسطوره‌ای - حماسی بوده است به‌گونه‌ای که می‌توان آن را نوعی تداعی و تجدید عهد و بازخوانی خاطرات جمعی تلقی کرد. چنان‌که یادکرد واقعه‌ی عاشورا و احیای مجدد آن به شکلی کاملاً بی‌سابقه و فراگیر به واسطه‌ی جنگ تحقق یافت (کمری، ۱۳۸۳: ۴۰ و ۴۱).

مطابق فرضیه‌ای که این مقاله دنبال می‌کند، پی‌آمد (یا دست‌کم) نشانه‌ی تدوین روایت‌های تاریخی از هر واقعه یا رویداد یا پدیده‌ای، خیزش موج جدیدی از

خاطره‌گویی و خاطره‌نویسی درباره‌ی آن امر، با نظر و عنایت به خاطرات جمعی و قومی است. از این منظر، تأکید و توجه به خاطرات به‌جامانده از جنگ هشت ساله‌ی عراق علیه ایران - به‌مثابه نشانه یا پی‌آمد تدوین روایت‌های تاریخی دفاع - به منظور بررسی نقش جنگ در شکوفایی و باروری هویت، به چند دلیل حایز اهمیت است:

۱- «خاطرات جنگ، [چون اغلب قلم نگاشته‌ی] شاهدان و حاضران جبهه و جهاداند... پیوند و رابطه [ی نسبتاً نزدیکی] با واقعیت‌های مشهود دارند» (کمری، ۱۳۸۱: ۲۸ و ۲۹). در واقع، این خاطرات به واسطه‌ی حضور و شهود خاطره‌نگار، دربرگیرنده‌ی اطلاعات دقیقی درباره‌ی «زمان واقعه، مکان و موقعیت دقیق آن، نام شاهدان و نقش آفرینان حادثه با رعایت سیر زمانی و مکانی رویداد» (ص ۳۳) هستند و از جهت استناد «بر نوع خاطرات مبتنی بر مسموعات و نقل با واسطه - حتی در صورت تواتر - ترجیح دارند [و به همین دلیل] قابلیت و ارزش تاریخی [آنها بسیار است]» (ص ۳۴). ارزشمندی تاریخی اغلب خاطرات جنگ (نه همه‌ی آنها به‌طور مطلق) از حیث مستندبودن، کارکرد این ژانر (گونه‌ی) نوشتاری و گفتاری را در بررسی وجوه هویت‌شناسانه‌ی جنگ آشکار می‌کند.

۲- پدیدآورندگان خاطرات به آموزش‌ها و توصیه‌های خاص در نگارش و روایت، مقید و ملتزم نبوده‌اند (ص ۲۹) و نوع پرداخت و نگارش آنها، آزاد و بیرون از قالب‌ها و شیوه‌های مرسوم و شناخته‌شده بوده است (ص ۳۲). همین دوربودن خاطرات جنگ از تصنع و تکلف، شرایط بهتری را برای مطالعات هویت‌شناختی ایجاد می‌کند.

۳- گوناگونی سطح سواد و دانش و سن در میان خاطره‌نویسان جنگ و تعلق آنها به محیط‌های جغرافیایی متنوع (ص ۲۹)، جمعیت یا نمونه‌ی آماری گسترده و مناسبی را برای مطالعه‌ی چگونگی تأثیرپذیری افراد از روایت‌های دفاعی، با تأکید ویژه بر خاطرات قومی و جمعی دینی - مذهبی فراهم می‌آورد.

۴- با عنایت به «مردمی‌بودن [دفاع] و حصرناپذیری آن به قشر و طبقه‌ای خاص» (ص ۲۹)، تحلیل دقیق خاطرات می‌تواند ریشه‌دار بودن باورها و اعتقادات مردمی را (درباره‌ی ضرورت حضور گسترده در دفاع) در نمادها و اسطوره‌های دینی خصوصاً مذهب تشیع و نیز ارتباط خاطرات جنگ را با «مبانی پیدا و پنهان معرفت دینی، فرهنگی و دریافت‌های متعالی حکمی» (ص ۳۲) بازنماید.

۵- تحلیل محتوای خاطرات جنگ و مشاهده‌ی بسامد فراوان «مفاهیم انتزاعی از قبیل فتوت، گذشت، اخلاص، ایمان به فناپذیری جهان، ایمان به روز رستاخیز و...»

(ص ۳۱) - که همگی معانی برکشیده (نه ابداعی) جنگ از بطن و جانمایه‌ی روایت‌های دفاعی هستند - مؤید سخن پیش‌تر گفته مبنی بر غلبه و چیرگی مفاهیم انتزاعی و ذهنی در باروری هویت است.

۶- گرایش خاطرات جنگ به سوی «نوعی واگویی حدیث نفس و ترکیب سیرآفاهی (بیرونی) و انفسی (درونی)» (ص ۳۸) و «غلبه‌ی ناخودآگاه و غیرعامدانه‌ی مضامین یا جلوه‌های اندرونی خاطرات به ترسیم توأمان عظمت اِثَار و مظلومیتی تاریخی» (ص ۳۹)، رشد و شکوفایی خاطره‌گویی / نویسی را در پارادایم عاشورایی - کربلایی نشان می‌دهد. این پارادایم، بیانگر نقش جنگ در گزینش روایت‌های عاشورایی - کربلایی به‌مثابه‌ی نقطه‌ی کمال دفاع، و نقش روایت در ارایه تفسیری عاشورایی - کربلایی از جنگ است.

مجموع ملاحظات شش‌گانه‌ی فوق، توجه و تأکید بر خاطرات جنگ را از جنبه‌ی دیگری - غیر از آنچه گفته شد - حایز اهمیت می‌کند و آن عبارت است از این‌که صرف رواج و رونق خاطره‌گویی و خاطره‌نویسی در یک دوره‌ی خاص، بیانگر «وقوف انسان‌ها به استقلال شخصیتی و نقش فردی خویش... و بروز و ظهور خودباوری فردی و جمعی در قالب مفهوم ملت است» (صص ۷۶ و ۷۷).

۲-۳- رابطه‌ی جنگ با تداوم مفهوم ملت

از میان تعاریف مختلف درباره‌ی مفهوم ملت، استناد به تعریف مورد نظر آنتونی اسمیت، علاوه بر جامعیت، به دلیل اشاره‌ی او به مفهومی از ملت است که با محتوای این مقاله سازگاری دارد. «ملت عبارت است از یک جمعیت انسانی که اعضای آن دارای سرزمین تاریخی، اسطوره‌ها، خاطره‌های تاریخی، فرهنگ عمومی، اقتصاد و حقوق و وظایف قانونی مشترک هستند» (معینی‌علمداری، ۱۳۸۲: ۲۷).

پرسش‌های اساسی که پس از این تعریف به ذهن متبادر می‌شود این است که چه چیز صورت‌بندی مفهوم ملت را میسر می‌کند؟ کوتاه‌ترین پاسخ این است که صورت‌بندی هر مفهومی مدیون تداوم آن مفهوم است و آنچه این تداوم را امکان‌پذیر می‌سازد، دو چیز است:

الف) روایت و به‌رشته کشیده‌شدن خاطرات به‌مدد معنایی واحد که روایت صرفاً به منظور نشان‌دادن نظم حاکم بر رویدادها و توالی آن‌ها، آن را از مجموع خاطرات استنباط می‌کند.



بنابراین، اگر مفهومی به نام ملت - به‌رغم فراز و نشیب‌هایی که هر جامعه پشت سر می‌گذارد - همچنان تداوم می‌یابد، جز این نیست که در جایی به نام یاد و خاطر؛ خاطره‌ها تصویری از نظام‌های اجتماعی - تاریخی و هویت‌های جمعی و فردی ترسیم می‌کنند که گسست‌ها و انقطاع‌های ناشی از دوره‌های تباهی، انحطاط، شکست، پیروزی یا برهه‌های حساس انقلاب و جنگ، به یکپارچگی این تصویر خللی وارد نمی‌سازند.

ب) یادآوری یا به تعبیر قرآن تذکر

در صورت‌بندی مفهوم ملت - پس از روایت - آنچه نقش اساسی دارد، یادآوری است. معنای تذکر یا یادآوری این است: تداوم هر چیز (از جمله هویت) به‌رغم تغییر و دگرگونی آن در طول زمان، دلیل آشکار بر این‌همانی آن چیز با اشکال پیش و پس از دوره‌های تغییر و دگرگونی است.

شروع کتاب «با یاد خاطره» با آیه ۶۲ سوره‌ی واقعه (وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْاُولٰی فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ) و بهره‌گیری از فحوای این آیه در آغاز بحث از خاطرات، مؤید همین سخن است و نشان می‌دهد که برقراری پیوند و ارتباط میان تاریخ خاطره‌نگاشته‌های قبل و بعد از اسلام و سپس بازجست رد و نشان تاریخی خاطره‌ها تا زمان معاصر و جنگ ایران و عراق، در سایه‌ی تذکر امکان‌پذیر است. تذکر در این‌جا یعنی حکم به این‌که آنچه اکنون مشاهده می‌شود، با وجود همه‌ی تفاوت‌ها و دگرگونی‌ها، همان چیزی است که در یادهای پیشین وجود داشته است یا ریشه‌های آن را در آن‌جا می‌توان یافت. کارویژه‌هایی که برای تذکر - با بهره‌گیری از فحوای کلام علی‌رضا کمری در کتاب «با یاد خاطره» - می‌توان استنباط کرد، عبارت است از:

الف) بازسازی روایت‌های ازپیش موجود

ب) ایجاد یک فضای معنایی جدید

ج) تکوین هویت ملت

د) تضمین بقای ملت

با این توضیحات اکنون رابطه‌ی جنگ را با تداوم مفهوم ملت بهتر می‌توان دریافت. به این معنا که جنگ از رهگذر تدوین روایت‌های تاریخی دفاع (به شرحی که گذشت) و تحریک خاطره‌های جمعی، تداوم مفهومی به نام ملت را ممکن می‌کند؛ در غیر این‌صورت، نفس جنگ به‌سبب تنش‌ها و اضطراب‌ها و تناقض‌های ذاتی مؤکد در آن و تبعات منفی‌اش نظیر دردها و فقدان‌ها و سوگ‌ها، کافی است تا به تداوم مفهوم ملت و هویت فردی و جمعی خدشه و آسیب وارد سازد.

واکاوی دلایل خلاف‌آمد این وضعیت طی جنگ تحمیلی هشت ساله - به‌رغم آن‌که عمق مصیبت‌های جنگ تا حدی بود که مفهوم فقدان و سوگ را در کانون ذهن و اندیشه‌ی ایرانیان نشاند - نقش پوشیده و پنهان روایت‌های دفاعی را آشکار می‌کند؛ روایت‌هایی که در خاطره‌های دور و دیر دینی - مذهبی جای دارند ولی جنگ به‌مدد تذکر کوشید تا معانی و هویت‌های نهفته در پشت این‌گونه روایات را مشابه معانی و هویتی که خود مدعی خلق آن‌ها بود، جلوه دهد. به این منظور، با بهره‌گیری از کارویژه‌های تذکر اولاً به بازسازی آن روایت‌ها پرداخت. ثانیاً، معانی جدیدی از آن‌ها عرضه کرد. ثالثاً، از رهگذر این هر دو، به تکوین (نه تولد) هویت ملت توفیق یافت. رابعاً، بقای ملت را که جنگ علی‌القاعده تهدید جدی علیه آن به‌شمار می‌رود - تضمین نمود.

۲-۴- رابطه‌ی جنگ با تجهیز حافظه‌ی جمعی

پیش‌تر گفته شد که تدوین روایت‌های تاریخی دفاع به یاری تداوم مفهوم ملت - به‌رغم گذر از فراز و نشیب‌ها و گسست و انقطاع‌های ناشی از جنگ - می‌شتابد و اکنون افزوده می‌شود که آن تدوین و تداوم به تجهیز حافظه جمعی کمک می‌کند. برای نشان‌دادن فرایند تجهیز حافظه‌ی جمعی به مدد جنگ می‌توان از الگویی که کارل دوپیچ برای تشریح نقش خاطره در نظام‌های اجتماعی - تاریخی و تداوم هویت‌های جمعی عرضه کرده است، سود جست.

وی بدین منظور از هفت مرحله یاد می‌کند که نگارنده به‌اختصار برای هر یک از این مراحل نامی برگزیده است: ۱- رمزبندی نمادین یک داده در درون نظام خاطر و خاطره ۲- انباشت داده ۳- جداشدن داده از سایر اطلاعات ۴- یادآوری ۵- ظهور داده در شکل و هیأتی جدید ۶- نوآوری ۷- کاربست (معینی علمداری، ۱۳۸۲: ۳۴ و ۳۵).

براساس الگوی فوق، داده‌ی جنگ ابتدا لازم است براساس منطق استعاره‌ی - که پیش‌تر گفته شد منطقی است برای موجه جلوه دادن جنگ - در یاد و خاطر افراد و نظام خاطره‌های شخصی و فردی، به صورت داده‌ای مثبت و ارزشمند رمزبندی شود. رمزبندی نمادین این مفهوم طی جنگ هشت ساله‌ی عراق علیه ایران در خدمت القای این منطق استعاره‌ی بوده است که جنگ ایران با عراق، جنگی است دفاعی نه تهاجمی و از این‌رو مقدس است.

در مرحله‌ی دوم، بسامد این داده باید آن‌قدر افزایش یابد که خاطر افراد از آن انباشته شود. در این مرحله، جنگ با گزینش و چینش روایت‌های تاریخی مربوط به دفاع، خاطرات قومی و جمعی و اسطوره‌ها به‌ویژه خاطرات و اسطوره‌های دینی - مذهبی، به انباشت مصادیق و شواهد مثال برای تقویم و تحکیم پایه‌های استدلالی منطق استعاری جنگ دفاعی می‌پردازد.

عملکرد جنگ در مرحله‌ی سوم به‌مراتب دقیق‌تر و ظریف‌تر از دو مرحله‌ی پیش است؛ زیرا در این مرحله، روایت‌های تاریخی مربوط به دفاع مردمی - که حتی در صورت شکست، به سربلندی و غرور انجامیده است - از سایر روایت‌های تاریخی دفاعی که به زور و اجبار دولت‌ها و حکومت‌ها صورت گرفته و نتیجه‌ی آن‌ها سرشکستگی و زبونی بوده است، جدا می‌شود.

به نظر می‌رسد که مرحله‌ی چهارم در حکم مرکز ثقل مراحل پیشین و پسین باشد؛ زیرا به افراد یادآور می‌شود که پیش از این نظیر روایت دفاعی مذکور را کجا خوانده و شنیده‌اند یا ریشه‌های تاریخی روایت‌های مورد نظر را در بازمانده‌ی کدام یادهای پیشین می‌توانند بازجویند. این‌جاست که سازوکار منطق استعاری - که پیش‌تر به آن اشاره شد - در جهت‌دهی ذهن افراد به این‌که از مرور روایت دفاعی پیش رو به کدام واقعه و رویداد یادآور شوند، به کار می‌افتد. این منطق از رهگذر یادآوری، زاویه‌ی دید را تنگ می‌کند و در همان زاویه‌ی دید محدودشده، معنایی را که می‌خواهد برجسته می‌کند و سپس ساختاری را برای استدلالات خود فراهم می‌آورد که همه‌ی آن‌چه در توجیه دفاعی بودن گردآورده است، به آن ارجاع یابند.

در مرحله‌ی پنجم، روایت‌های دفاعی از رهگذر یادآوری در صدد برمی‌آیند تا وجوه تشابه‌شان را با واقعه‌ی یادآوری‌شده بازجویند. نگاهی به کتاب‌های خاطرات جنگ، بیانگر آن است که واقعه‌ی یادآوری‌شده، واقعه‌ی عاشورا و کارزار سیدالشهدا (ع) با یزید است. هم از این‌رو تمام روایت‌های دفاعی جنگ به‌نوعی خود را در این چارچوب جای می‌دهند یا همه‌ی رویدادهای جنگ را با پارامتر این واقعه می‌سنجند و این خود موجب ظهور روایت دفاعی بودن جنگ در شکل و هیأتی جدید می‌شود. ذکر برخی شاهد مثال‌ها مفید است:

«صحنه، صحنه‌ی عاشورا بود. ایمانی پولادین می‌خواهد که در مقابل یزیدیان بایستی و در همسایگی آن‌ها، آتش سنگرها را خاموش کنی» (بابایی، ۱۳۶۹: ۲۶).

«نزدیکی‌های غروب بود که حاج‌بخشی از راه رسید تا به قول خودش بچه‌ها را داماد کند. درحالی‌که ظرفی پر از حنا در دستش بود حنابندان راه انداخت تا حنظله‌ها و قاسم‌هایش را داماد کند» (صص ۴۸ و ۴۹).

کم‌کم به محرم حسینی نزدیک می‌شویم. قلب برادرها به طپش افتاده و آن‌هایی که عاشق سینه‌چاک امام حسین(ع) هستند با بی‌صبری منتظرند تا محبت‌شان را به آقا نشان دهند و نوکری‌شان را به اثبات برسانند. بگویند که ای حسین عزیز! اگر نبودیم تا در کربلایت و در رکابت بجنگیم و پیشمرگ علی‌اکبرت شویم حال آمدیم تا عشق‌مان را به اثبات برسانیم... (صص ۵۴ و ۵۵).

از آن روز، تصمیم به حضور در جبهه را در سر پروراندیم. بزرگ‌ترین انگیزه‌ام، شرکت در نهضت حسینی و لبیک‌گفتن به پیامی بود که اباعبدالله(ع) و یارانش چهارده قرن پیش فریاد کردند... گفتیم که می‌خواهیم نام من نیز در زمره‌ی شهدای کربلا ثبت شود تا آن‌گاه که سر از گور برداشتم. در برابر پیامبر و مادرم زهرا(س) سرافکنده و خجل‌نباشم (طالقانی، ۱۳۷۳: ۱۰۵ و ۱۰۶).

در بین عزیزان مجروح، برادری بود که ظاهراً همه‌جای بدنش زخمی بود... گه‌گاه فریاد می‌کشید و با صدای بلند می‌گریست و با التماس، تقاضای آب می‌کرد... به طرف او رفتم و سرش را به آرامی بر زانوی خود گذاردم و... گفتم: برادر... مگر ما به اباعبدالله(ع) اقتدا نکرده‌ایم؟... مگر نگفتیم که نمی‌خواهیم مثل مردم کوفه که ندای هل من ناصر بنصرنی اباعبدالله(ع) را پاسخ ندادند. بی‌وفا باشیم؟ مگر یک عمر اشک نریختیم که ای کاش در دنیا بودیم و در صحرای کربلا، حسین(ع) را یاری می‌کردیم؟... مولا و مقتدای ما با اهل و عیالش سه روز و سه شب یک قطره آب هم نداشتند... آن هم در سرزمین گرمسیر و تقیده‌ی کربلا. اما ما الحمدلله وضع‌مان خوب است. در هر ساعت یک در تمقمه آب می‌خوریم. تازه این‌جا منطقه‌ی سردسیر است... امروز روز امتحان ماست (صص ۸۷-۸۹).

اگر همین کوه‌های به‌ظاهر استوار که مثل شاخ شمشاد این‌جا وایساده‌اند رو بخوای ببری توی یک صحرای بی‌آب و علف و آب رو هم به روشن بیندی دیگه از استواری می‌افتن. اگر انبوهی از دشمن محاصره‌شون کنه از استواری می‌افتن. اگر طفل شش ماهه‌شون رو جلوشون شهید کنن از استواری می‌افتن... اگر دستای برادرش رو قطع کنن و بعد هم به شهادتش برسونه از استواری می‌افتن. اما امام حسین نه تنها این‌ها رو داد که... هر کدوم از یار[انش] شهید می‌شدن چهره[اش] بشاش‌تر و برافروخته‌تر می‌شد چون حسن می‌کرد به خدا نزدیک‌تر می‌شه (محمدی، ۱۳۷۳: ۱۴۷).



در مرحله‌ی ششم، ما شاهد ظهور نوآوری‌هایی در بیان و توصیف این واقعه هستیم؛ توصیفاتی که همگی با ارجاع به آن واقعه‌ی نخستین یادآوری شده می‌کوشند این همانی‌های خود را با آن اثبات کنند.

نگاهی به مقاله‌ی «بررسی آرایه‌ی تشخیص در خاطرات جنگ» (کمری، ۱۳۸۱) آکندگی خاطرات جنگ از این‌گونه توصیفات را نشان می‌دهد:

«اولین صبح را در مهران با زیارت عاشورا شروع کردیم. خط مهران ساکت بود و خاموش. لاله‌های وحشی هم جامه‌درانی کرده بودند» (ص ۹۹).

«آفتاب کم‌کم در پشت تپه‌ی شصت پنهان می‌شد و با رنگ سرخ خون، یاد شهدا را جاودانه می‌کرد» (ص ۱۰۰).

«غروب دردزایی بود. آسمان محنت‌بار و افق هم‌رنگ شهادت علی و یارانش...» (ص ۱۰۰).

«... قدم زدن در این نخلستان‌ها انسان‌ها را به یاد نخلستان‌های مدینه می‌اندازد؛ همان‌جایی که مولا امیرالمؤمنین (ع) مناجات‌ها داشت» (ص ۱۰۰).

«کوهستان غرب آن شب به خود می‌بالید و فرشته‌های خدا به حال انسان‌های پاک غبطه می‌خوردند» (ص ۱۰۲).

«آن هنگام که خورشید به خون می‌نشیند و آخرین ترکش‌های طلایی‌اش بر پیکر باروت‌گرفته‌ی خاک‌ها می‌پاشد، آن موقع که مؤذن مسجد جامع بر بالای بام می‌رود، تو ای برادر من! در امتداد افق به کربلا بنگر» (ص ۱۰۴).

«آفتاب می‌رفت که از شرمندگی در پشت کوه‌ها پنهان شود و بیش از این در خون غلتیدن یاران حسین (ع) را نظاره‌گر نباشد» (ص ۱۰۷).

«نسیم هم‌چنان با ما همراه بود. اما مثل این‌که خورشید لبخند می‌زد و نسیم با به حرکت درآوردن برگ‌ها، آزادی جنگل را به سپاه اسلام تبریک می‌گفت» (ص ۱۰۸).

«زمزمه‌های عاشقانه... بر لبان هر برادر رزمنده جاری بود... گویی ملایک با سایش ملکوتی بال‌های خویش، آهنگ دل‌انگیز وصل را آرام‌آرام می‌نواختند و آسمان با سرانگشت محبت خویش دست نوازش بر سر ایشان می‌کشید» (ص ۱۱۷).

«ابرها هم آمده بودند و می‌گریستند. صحنه‌های تاسوعا و عاشورا جان می‌گرفت و ندای هل من ناصر در عمق جان‌ها می‌ریخت و بچه‌ها با خون خود پاسخ می‌دادند» (ص ۱۱۹).

در مرحله‌ی هفتم که تحت عنوان «کار بست» از آن یاد کرده‌ام، مجموعه‌ی آنچه در مراحل پیشین گفته شد، در تجهیز حافظه‌ی جمعی به کار گرفته می‌شود. پی آمده‌های این امر عبارتند از:

- الف) چیرگی روایت دفاعی بودن جنگ بر سایر روایت‌های موجود از جنگ
 - ب) مشروعیت‌یابی روایت دفاعی جنگ
 - ج) ایجاد وفاق اجتماعی نسبتاً قدرتمند درباره‌ی روایت دفاعی جنگ که خود ناشی از همان چیرگی و مشروعیت‌یابی است
 - د) تسهیل در سازگاری افراد در سطح هویتی
 - هـ) اتصال و پیوند افراد به یک کل
 - و) تحریک خاطره‌گویی و خاطره‌نویسی
- تجهیز حافظه‌ی جمعی هم‌چنین دارای دو کارویژه‌ی پنهان و آشکار است. کارویژه آشکار آن تحریک درک افراد از هویت خویش و افزایش خودآگاهی آن‌هاست و کارویژه‌ی پنهان، تقویت حس استقلال‌طلبی و ملت‌خواهی است.

نتیجه‌گیری

مقاله‌ی حاضر، رابطه‌ی هویت با جنگ را با این فرضیه بررسی کرده است که هویت، برساخته‌ی مؤلفه‌های روایتی است و اما انتساب این برساختگی به جنگ از آن‌روست که اغلب دست روایت در شکل‌دادن به هویت پنهان می‌ماند؛ در عوض چنین می‌نماید که جنگ، هویتی را برساخته و شکل داده باشد. این مقاله برای اثبات فرضیه‌ی خویش و نشان‌دادن واقعیت رابطه‌ی جنگ با هویت، نقطه‌ی آغاز بررسی را در جایی قرار می‌دهد که خودآگاهی به‌مثابه‌ی هسته‌ی مرکزی هویت شکل می‌گیرد؛ یعنی، خاطره‌های جمعی را رقم می‌زند و اصولاً صرف بودن این خاطرات، دلیل آشکاری بر خودآگاهی و وقوف به استقلال شخصیتی و «من» فردی است.

هویت، علاوه بر خودآگاهی، نیازمند تداوم‌یابی است. چنان‌که مفهوم ملت گواهی روشن از ضرورت پاسخ‌گویی به این نیاز است و سرانجام تحقق هویت در گرو احساس اتصال‌کردن با کل است و این حسی است که به‌مدد تجهیز حافظه‌ی جمعی مرتفع می‌شود.

روایت، این هر سه نیاز را برای هویت ترسیم و سپس تأمین می‌کند. بنابراین، نقشی که برای جنگ باقی می‌ماند، نقش بازخوانی نیاز به خودآگاهی، تداوم مفهوم ملت و تجهیز حافظه‌ی جمعی به اقتضای شرایط جنگ است و این شگفت نیست؛ زیرا جنگ، گسستی جدی در روند خودآگاهی انسان نسبت به خود و توانایی‌هایش محسوب می‌شود. همان‌طور که در مداومت حیات اجتماعی و فرهنگی انسان‌ها خدشه وارد می‌کند و به‌طور موقت حافظه‌ی جمعی‌شان را آشفته و متلاطم می‌کند.

یک راه برای پرهیز از وقوع چنین حالتی، دخالت در روایت‌های تاریخی انسان‌ها از هویت خویش و چینش دگرباره‌ی آن‌ها در کنار هم به‌منظور القای این ایده و نظر است که معنای جدیدی در حال ظهور و بروز است؛ معنایی که گوهر آن را تنها در صدف اساطیر و خاطرات جمعی دینی - مذهبی می‌توان بازجست. اصالت این معنا ایجاب می‌کرد که روایت‌ها به‌طریقی گرد هم آیند که انسان‌ها را به تعریفی دیگر از چیستی خویش برسانند.

تعریفی که - طی جنگ - حول معنای محوری دفاع و تقدس دفاع شکل گرفت، خودباوری را - که ملازم و هم‌بسته‌ی دفاع است - در کانون خودآگاهی افراد نشانده. جای‌گیر شدن این مفهوم در مرکز خودآگاهی ایرانیان، نه‌تنها مانع از آن شد که مفهوم سوگ و داغ - به‌مثابه‌ی ته‌نشست واقعه‌ی جنگ در ظرف ذهن و زبان و اندیشه‌ی افراد - به تداوم مفهوم ملت طی جنگ خدشه وارد کند؛ بلکه به‌شکلی دیگر به این تداوم مدد رسانید. هم‌چنان‌که حافظه‌ی جمعی را در خدمت این مفهوم، یک بار دیگر تجهیز کرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها :

- ملاحظات شش‌گانه‌ی مذکور در مقاله، از طریق تحلیل محتوایی کتاب‌های مندرج در ذیل به‌دست آمده است:
- احدی، احمدرضا (۱۳۶۷): *حرمان هور*، به‌کوشش علی‌رضا کمری، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- امیریان، داوود (۱۳۶۹): *خداحافظ کرخه*، تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- بایایی، گل‌علی (۱۳۶۹): *نقطه‌رهایی*، تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- بابرامی، محمدرضا (۱۳۶۹): *دشت شقایق‌ها*، تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- _____ (۱۳۶۹): *هفت روز آخر*، تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- داوودآبادی، حمید (۱۳۷۰): *یاد یاران*، تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- دهقان، احمد (۱۳۷۰): *ستاره‌های شلمچه*، تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- سوری، حسین (۱۳۶۹): *دفتری از آسمان*، تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- طالقانی، حمیدرضا (۱۳۷۳): *تپه برهانی*، چاپ دوم، تهران: مرکز فرهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- فهیمی، سیدمهدی (۱۳۸۱): *فرهنگ‌نامه جبهه*، ج ۶، (مشاهدات، امداد غیبی، نیایش‌ها)، تهران: نشر پایداری.
- *لحظات مرگ و زندگی* (۱۳۶۴): تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- محمدی، محسن (۱۳۷۳): *لحظه‌های یک پاسدار*، چاپ سوم، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- محمودزاده، نصرت‌الله (۱۳۶۷): *حماسه هویت‌زده*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- محمودزاده، نصرت‌الله (۱۳۶۸): *شب‌های قدر کربلای ۵*، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- مخدومی، رحیم (۱۳۶۹): *جنگ پابره‌نه*، تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.

منابع:

- ۱- بابایی، گل‌علی (۱۳۶۹): *نقطه‌رهایی*، تهران: حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۲- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳): *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران: فرهنگ گفتمان.
- ۳- سازمند، بهاره (۱۳۸۴): «تحلیل سازه انگارانه از هویت ملی در درون جنگ تحمیلی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال ششم، ش ۲، صص ۳۹-۶۶.
- ۴- ساسانی، فرهاد (۱۳۸۴): *گفتمان جنگ در رسانه‌ها و زبان ادبیات* (با نگاهی به نوشته‌های جنگ جهانی نخست)، «معنا در حافظه جامعه و تاریخ: دیدگاه‌های مردم‌شناختی»، ماریا ج. کتل، جیکوب ج. کلیمو، ترجمه‌ی امید نیک‌فرجام، تهران: سوره‌مهر (حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی).
- ۵- طالقانی، حمیدرضا (۱۳۷۳): *تپه برهانی*، چاپ دوم، تهران: مرکز فرهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- ۶- کمری، علی‌رضا (۱۳۸۱): *یاد مانا* (پنج مقاله درباره‌ی خاطره‌نویسی و خاطره‌نگاشته‌های جنگ و جبهه/دفاع مقدس)، تهران: سوره‌مهر (حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی).
- ۷- _____ (۱۳۸۳): *با یاد خاطره* (درآمدی بر خاطره‌نویسی و خاطره‌نگاشته‌های پارسی در تاریخ ایران)، تهران: سوره‌مهر (حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی).
- ۸- _____ (۱۳۸۴): «فراشدن از تبلیغ تا تبیین در تاریخ‌نگاری جنگ/دفاع مقدس»، *نگین ایران* (فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق)، سال چهارم، ش ۱۳، تابستان، صص ۴۰-۴۷.
- ۹- محمدی، محسن (۱۳۷۳): *لحظه‌های یک پاسدار*، چاپ سوم، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- ۱۰- معینی‌علمداری، جهانگیر (۱۳۸۲): «هویت، تاریخ و روایت در ایران»، *ایران: هویت، ملیت، قومیت*، به کوشش حمید احمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.